

ولایت تکوینی ائمه (ع)

□ علی عباس خان *

چکیده

یکی از مباحث مطرح در باب امامت بحث «ولایت تکوینی» حضرات ائمه (ع) است. این بحث که مطمح نظر متکلم، فیلسوف و عارف است، هر کدام با مشربیتی خاص به تبیین آن پرداخته‌اند. در این نوشتار سعی شده است با تکیه بر براهین عقلی و نقلی، ابتدا معنای ولایت تکوینی را بیان کرده، سپس به اثبات آن بپردازیم. همچنین از انواع ولایت حضرات ائمه (ع) و ابعاد ظهور تجلی آن حضرات سخن گفته‌ایم. در نهایت با پاسخ به شبهات نوشتار را به پایان برده‌ایم. **کلید واژه‌ها:** ولایت، تکوین، تشریح، تصرف ملکوت، تفویض.

مقدمه

در میان مسائل و اصولی که دعوت اسلام بر آن قرار دارد، موضوع و پایه‌ای مهم‌تر و اساسی‌تر از «توحید» نیست. چنانکه از «شرک» و سپس «غلو»، عقیده‌ای خطرناک‌تر و فاسدتر و باطل‌تر نیست. توحید را باید اثبات کرد و هر چه روشن‌تر، وسیع‌تر، خالص‌تر و پاک‌تر، فرا گرفت، و غلو را باید طرد کرد، و از صور و مظاهر و نمایش‌های گوناگونی که دارد، در فکر و عمل پرهیز نمود.

در مسئله ولایت تکوینی و مقامات و فضائل انبیاء و اولیاء(ع) باید کمال توجه را به این موضوع داشت، تا توحید با تمام شعب و اقسامی که دارد، کاملاً محفوظ مانده، به حریم آن تجاوزی نشود. از سوی دیگر، از تفریط نیز باید پرهیز کرد، و به نام گریز از شرک یا غلو، نباید فضائل و مقامات و مناصب انبیا و ائمه(ع) را انکار نمود، و به «ولایت» - که خود شعبه‌ای از «توحید» است - حمله کرد، و کمالات و مقامات انسان‌های نمونه و برتر را - که باید از آنان کسب معارف توحیدی کرد - منکر شد.

در این میان شناخت صراط مستقیم، ضروری است و در بعضی از امور و دقائق آن، فقط علمای متفطن و متبحر در قرآن و احادیث اهل البیت(ع) می‌توانند اظهار نظر نمایند، و راه میانه و منزله پاک را از افراط و تفریط، مشخص سازند و به دیگران نشان دهند.

ولایت تکوین و تشریح در حیطة لغت

ولایت

کلمه «ولایت» که یکی از کلمات شائع در قرآن کریم است، ۲۳۶ مرتبه در این کتاب هدایت استعمال شده که ۱۲۴ مورد آن به صیغه اسم و ۱۱۲ مورد آن به صورت فعل است. کلمه «ولایة» مصدر و از ماده «ولی - ولی» است. با تحقیق در معانی آن به دست می‌آید که «ولایت» نوعی قرب بین دو چیز یا بیشتر است که چیزی میان آنها فاصله نشود، به گونه‌ای که هر فاصله‌ای که در میان این دو هست برطرف شود، اما جدایی آنها محفوظ بماند. صاحب مقاییس اللغة در معنای این کلمه می‌گوید: ماده «ول ی» اصل صحیحی است که دلالت بر «قرب» می‌کند. عرب می‌گوید: تباعدَ بَعْدَ وُلّی، یعنی نزدیک و قریب وی نشست.^۱

زمنشیری نیز در اساس البلاغة، «ولی» را به همین معنی دانسته، می‌گوید: «ولیه ولیاً: دنا منه»^۲

و صاحب التحقیق نیز «ولی» را بر همین معنی حمل کرده است.^۳ در نتیجه ولایت یعنی قرب خاص و گونه‌ای قرب که دارنده آن قدرت بر تصرف و مالکیت و تدبیر امور را پیدا می‌کند. به همین لحاظ، لازمه آن قرب به چیزی، تصدی و سرپرستی امور، نصرت یا محبت خواهد بود. لذا تمام ۲۷ استعمالات این کلمه، مانند مولی، غلام، یاری کننده، مالک، همسایه و... که اهل

لغت برای آن کلمه ذکر کرده‌اند، به همین معنای واحد (قرب) برمی‌گردد. علامه طباطبایی (ره) می‌فرمایند: «این واژه ابتدا برای قرب و نزدیکی زمانی و مکانی اجسام به کار رفته و سپس به تدریج در خصوص امور اعتباری و معنوی استعمال گردیده است.»^۴

تکوین

کلمه «تکوین» مصدر باب تفعیل بوده، از «کون تامه» به معنای «به وجود آمدن» گرفته شده است.^۵ و بنا بر گفتار صاحب المنجد «تکوین» به معنای شکل، قیافه، ریخت و هیئت نیز می‌آید.^۶

تشریح

کلمه «تشریح» نیز مصدر باب تفعیل بوده که گاهی به معنای ثلاثی مجرد و گاهی به معنای نسبت می‌آید. ثلاثی مجرد آن، هم لازم استعمال شده و هم متعدی. سعید خوری می‌گوید: «شرع لهم شرعاً» یعنی سنت گذاشت. و شرع الشيء: یعنی آن را بسیار بالا برد. شرع الطريق: یعنی راه را آشکار کرد.^۷

از مجموع بررسی لغوی کلمه تشریح بدست می‌آید که این کلمه در لغت به معنای «سنت‌گذاری» و «قانون‌گذاری» است که نوعی «آشکار شدن» نیز هست که با آن برنامه زندگی انسان و تکلیفش در مقابل شرع روشن می‌شود.

عالم تکوین مقتضی عالم تشریح است؛ زیرا اولاً خداوند متعال حکیم است و ثانیاً حکیم در افعالش غرضی را دنبال می‌کند و الا فعلش عبث می‌شود. البته روشن است که لازم نیست این غرض به خود وی برگردد. رسیدن به این غایت و غرض، گاهی با قرار دادن قوانین حاصل می‌شود که همان عالم تشریح است. بنابراین عالم تشریح، مکمل عالم تکوین است.

تقسیمات ولایت

ولایت به حسب متعلق به سه قسم تقسیم می‌شود:

۱. ولایت تکوینی: قدرت داشتن بر تصرف در شؤون کون و تکوین.
۲. ولایت تشریحی: قدرت بر تصرف بر امر تشریح از جهت وضع قانون یا برداشتن آن یا تغییر و تبدیل آن.

۳. ولایت شرعی: حق تصرف به اذن شارع در برخی از اموری که شارع حد آن را بیان کرده است.

از آن جایی که ولایت شرعیه که در فقه مورد بررسی قرار می‌گیرد از دائره بحث ما خارج است، در این نوشتار مباحث در دو محور ولایت تکوینی و ولایت تشریحی و خصوصاً در بعد ولایت تکوینی دنبال خواهد شد. هر دو قسم ولایت (تکوینی و تشریحی) به دو قسم حقیقی و اعتباری تقسیم می‌شود:

ولایت حقیقی یعنی ولایت اصلی و مستقل و ولایت بالذات.

ولایت اعتباری یعنی ولایت تبعی و غیرمستقل و ظلی.

دو قسم ولایت حقیقی (ولایت حقیقی تکوینی و ولایت حقیقی تشریحی) در دست قدرت پروردگار متعال بوده و هیچ کس با او در آن شریک نیست: «فالله هو الولی»^۱ اما ولایت تکوینی و تشریحی اعتباری برای اولیای الهی و حضرات ائمه (ع) که ذوات مقدس و معصوم‌اند، بر حسب مراتب آنها ثابت است که در مباحث آتی به طور مشروح بیان می‌شود.

ولایت تکوینی و تشریحی خداوند

بعد از آن‌که روشن شد هر گونه ولایت، چه تشریحی و چه تکوینی، در انحصار خداوند است، باید توجه داشت که بین ولایت تشریحی و تکوینی فرق است؛ زیرا ولایت تشریحی خداوند عام و نسبت به مؤمن و کافر یکسان و فراگیر است؛ یعنی هر فرد عاقل و بالغی تحت ولایت تشریحی خداوند قرار دارد؛ زیرا کفار و منافقان، همانند اهل ایمان، در برابر اصول دین موظف به اعتقاد و در برابر فروع مکلف به انقیادند. اما ولایت تکوینی خداوند، بعضی عام و بعضی خاص و بعضی اخص است.

ولایت تکوینی عام

ولایت عامه خداوند همراه ربوبیت مطلقه خداوند است. و همان‌طور که ربوبیت خداوند عام است و همه موجودات را در بر می‌گیرد. مؤمنان، کفار، غیرانسان و حتی شیطان و همه موجودات هستی تحت ولایت تکوینی عام خداوند قرار دارند؛ زیرا مخلوق و نیازمند و ذلیل‌اند و در وجود خویش هیچ‌گونه استقلال ندارند.

ولایت تکوینی خاص

ولایتی که مختص مؤمنان است: «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور»^۹ ولایت خاصه الهی، گاهی بدون واسطه به خداوند نسبت داده می‌شود، مثل آیه قبل و گاه با واسطه، مانند «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تنزل علیهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا»^{۱۰} مؤمنان پایدار و با استقامت، فیض خاص را توسط فرشتگان مخصوص از خداوند دریافت می‌کنند.

ولایت تکوینی اخص

ولایتی که خداوند سبحان نسبت به انبیا و اولیای الهی دارد: «ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین»^{۱۱} البته ولایت اخص، در انسانهای متعارف و متوسط نیست؛ بلکه رحمت و عنایت خاصی است که خدای سبحان نسبت به انبیا و اولیا دارد.^{۱۲}

صمدیت، منشأ ولایت

صمدیت حق

با عنایت به این که ولایت مستقل و اصیل از آن خداوند است، لازم است که بدانیم که منشأ ولایت خداوند صمدیت اوست؛ یعنی خداوند به دلیل صمد بودن ولی است. برای «صمد» معانی زیادی ذکر شده است. راغب در مفردات می‌نویسد: «صمد به معنای آقا و بزرگی است که برای انجام کارها به سوی او می‌روند»^{۱۳} برخی نیز گفته‌اند: صمد به معنای چیزی است که میان‌تهی نیست، بلکه پر است. امام صادق (ع) فرمودند: «صمد یعنی آن که اجوف و تو خالی نیست»^{۱۴}

بنابراین صمد در اصل به معنای موجود پر و کامل است و لازمهٔ پر بودن، کامل بودن در علم و قدرت و در نتیجه غنا و بی‌نیازی موجودات و نیاز همه موجودات به اوست؛ یعنی تو پر است و از همه کمالات بهره‌مند و از هر گونه نقصی مبرا است و نامحدود. قرآن کریم برای اثبات الوهیت انحصاری خداوند به علم و قدرت بی‌کران او استدلال کرده، می‌فرماید: «ولایت در انحصار ذات اقدس او است؛ زیرا قدرت مطلقه از آن او است و او به همه چیز احاطه دارد به آنها عالم و آگاه است.» در جای دیگر می‌فرماید: آنها که غیرخدا را ولی خود بر گزیدند، در حالی که

تنها خداوند ولی است و اوست که مردگان را زنده می‌کند و اوست که بر همه چیز توانا است: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».^{۱۵} در آیات دیگر فرمود: کلیدهای آسمان و زمین از آن اوست. روزی را برای هر کس که بخواهد گسترش می‌دهد و برای هر کس بخواهد محدود می‌سازد. او به همه چیز آگاه است: «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».^{۱۶}

به عبارت دیگر قلاذه آسمان و زمین به دست خداست؛ چرا که او به همه چیز دانا است و می‌داند کجا جای بسط است و کجا جای قبض، کجا باید زنده کند و کجا بمیراند. از این رو روزی ظاهری (خوراکی‌ها) و معنوی (علم و کمالات) در دست اوست. از این آیات استفاده می‌شود که برای اثبات ولایت خدای سبحان فقط نباید به قدرت او تکیه کرد، بلکه این ولایت به علم او نیز وابسته است. نتیجه آن که برای اثبات و تحقق ولایت در خدا به دو حد وسط قدرت و علم استدلال شده است. به این ترتیب که: خدا قدیر است و هر قدیری ولی است، پس خدا ولی است. خدا علیم است و هر علیمی ولی است، پس خدا ولی است. در نتیجه، ذاتی که از علم و قدرت بی‌کران بهره‌مند و از عیب و نقص مبرا است، صمد است و چون صمد است، ولایت دارد.^{۱۷}

صمدیت انسان

انسان برای این که ولی خدا شود، باید درون خود را از معرفت و اخلاص بیاکند تا مظهر تام اسم مبارک «الصمد» شده و نام والای «الولی» که از اسمای حسنا حق است، در او تجلی نماید؛ زیرا چنان که گفته شد، منشأ ولایت الهی، صمدیت آن حضرت است.

انسان‌هایی که در معرفت دچار وهم و خیال نشده و خود را میان تهی نساخته‌اند، در معرفت لیب هستند و در عمل یا مخلص‌اند یا مخلص. به عبارت دیگر آنها در دو بعد علم و عمل مظهر صمد شده‌اند و از آنجا که علم و عمل از شئون روح کامل است، پس روح آنها مظهر صمد است و روحی که مظهر صمد شد، به همان مقدار نیز می‌تواند مظهر ولی باشد.

قرآن کریم از انسان‌هایی که مظهر خدای صمد می‌شوند، به عنوان «اولوا الالباب» یعنی انسان‌های مغزدار یاد می‌کند و در مقابل آنها، از تهی‌مغزان (افئدتهم هواء)^(۱۸)

یاد می‌کند. علت تهی‌مغزی این عده آن است که شیطان در اندیشه و عمل آنها نفوذ کرده است. از این رو نه بینش آنها برهانی و شهودی است و نه عمل آنها خالص. در نتیجه نه در علم و نه در عمل مظهر صمد نیستند.

مراتب صمدیت انسان

صمدیت انسان و در نتیجه ولایت او دارای مراتب و درجاتی است و آن مراتب عبارت است از:

۱. ولایت او بر خود؛ گاهی صمد بودن انسان در مرحله‌ای است که تنها ورطه علم و عمل خویش را از دستبرد شیطان حفظ می‌کند. در نتیجه چنین کسی فقط بر خویشتن ولایت دارد.

۲. طرد شیطان از روح دیگران؛ گاهی صمدیت به گونه‌ای است که نه تنها انسان برخوردار از آن، از حرم دل خویش حراست می‌کند، بلکه معرفت و اخلاص او همچون شهاب ثاقب، شیاطین را از افق روح عده‌ای دور می‌کند. در نتیجه قلمرو ولایت چنین انسانی، گسترده‌تر است.

۳. انسان کامل؛ گاهی انسان از این مقام نیز بالاتر می‌رود و آن مقام انسان کامل است که مظهر تام صمدیت خدای سبحان است. کسی که مظهر تام صمدیت خدای سبحان شد، «باذن الله» تدبیر جهان را بر عهده دارد.^{۱۹}

معانی متصور برای ولایت تکوینی

قبل از پرداختن به معنای ولایت تکوینی، لازم است از باب مقدمه، محدوده آن را مشخص نماییم.

همان‌طور که بیان شد، ولایت به معنای قرب خاص است که دارنده آن قدرت بر تصرف و مالکیت و تدبیر امور را پیدا می‌کند. این معنا به گونه‌های مختلف قابل تصور است که در اینجا به بعضی از آن اشاره می‌شود.

۱. ولایت بر نفس؛ ولایت و سلطنت تکوینی شخص بر نفس خویش و شئون آن و آنچه مسخر هر انسان است.

۲. ولایت استقلالی بر غیر؛ شخص به طور مستقل، تکویناً بر موجودات از حیث ایجاد و اعدام و انما و تنقیص ولایت داشته باشد و در آن تابع کسی نباشد. فرق این ولایت با ولایت خداوند متعال، در این است که ولایت خداوند ولایتی ذاتی و مستقل است، اما این

ولایت حادث است؛ یعنی امور کائنات را به شخص سپرده و به او ربطی ندارد.
 ۳. ولایت غیر استقلالی بر غیر: شخص به گونه غیر مستقل بر کائنات ولایت داشته باشد و ولایتش تابع ولایت پروردگار متعال و تجلی و ظل او باشد، به گونه‌ای که شخص مظهر ولایت الهی باشد.

۴. ولایت، کلید هستی: شخص به واسطه احاطه علمی بر قوانین کون، مطابق آن در امور کائنات تصرف کند. در این تصور از معنای ولایت، ولایت شخص بر تغییر نظام نیست، بلکه با تعلیم عالم‌الغیب، عالم به نظام و روابط آن است.

۵. ولایت بر معجزات و کرامات: شخص دارای قدرتی باشد که به حسب مصالح و حکمت در اشیا نفوذ کند؛ مانند معجزات انبیاء. این ولایت به دو نحوه متصور است:
 ۱-۵. خداوند به نفس ولی تأثیری عطا کند که بتواند این تصرفات را به منصفه ظهور آورد.

۲-۵. خداوند اکوان را مطیع و مسخر او کند؛ مانند حضرت داوود(ع) که قرآن درباره ایشان می‌فرماید: «الْأَلْأَلْهُ حَدِيدٌ»^{۲۰}

به حسب عقلی ممکن است غیر از این پنج معنای ولایت، معانی دیگری نیز برای آن تصور شود؛ اما در این مختصر به بررسی همین پنج معنا می‌پردازیم.
 از آنجایی که معنای اول از باب تجلی نیست و داخل در ولایتی نیست که مورد بحث ماست، و معنای دوم لازمه‌اش شرک و عقلاً باطل است، در بحث ولایتی تکوینی، سه معنای اخیر مورد بحث ما بوده، به آن خواهیم پرداخت.

معنای ولایت تکوینی ائمه (ع)

عالم فاضل شیخ جواد کربلایی در کتاب شریف *الانوار الساطعه* در تعریف ولایت می‌فرماید: «الولاية حقيقة كلية و صفة ألهية و شأن من شؤون الذاتية التي تقتضى الظهور»^{۲۱} یعنی ولایت در اصطلاح یک حقیقت کلیه و وصفی از اوصاف الهی و شأنی از شؤونات پروردگار است که اقتضای ظهور دارد.

«حقیقت کلیه» یعنی وصفی بدون حد و نهایت، و اینجا مراد از آن اطلاق است؛ به گونه‌ای که خود اطلاق هم قید آن نیست، بلکه عنوان مشیر است. از آن جایی که پروردگار متعال صفاتش نامحدود است؛ ولی خدا نیز که جانشین بلاواسطه ذات باری تعالی است، دارای چنین وصف و مقامی است. این صفت اقتضای ظهور دارد؛

یعنی باعث ظهور و بروز چگونگی تأثیر اسماء الله در عالم ملک و ملکوت - چه در قوس نزول و چه در قوس صعود - است.

«صفة الهیة» یعنی ذاتا و استقلالا از اوصاف حق است و از آنجائی که اوصاف الهی عین ذات اویند، قابل تفکیک از ذات نیستند: «الله هو الولی»^{۲۲}

«تقتضی الظهور» برای بیان معنای این فقره، لازم است که بدانیم:

ارتباط و تأثیر بر دو قسم است:

۱. ارتباط و تأثیر متقابل و دو جانبه که اولی ولی دومی و دومی نیز ولی اولی است؛ مانند اخوت.

۲. ارتباط و تأثیر یک جانبه که اولی ولی دومی است و دومی موکلی علیه اولی است؛ مانند ابوت و بنوت، علت و معلولیت.

ولایت که یک امر اضافی است، اگر به فتح واو باشد، تأثیر آن یک جانبه است و اگر دو جانبه باشد، از آن به ولایت (کسر واو) تعبیر می شود. صاحب مجمع البحرین می گوید: لفظ ولایت اگر به فتح واو قرائت شود، به معنای «ربوبیت» و اگر به کسر واو خوانده شود، به معنای «امارت» می آید.^{۲۳} در نتیجه ولایت که به معنی قرب و نزدیکی است، نیز بر دو قسم می شود:

۱. قرب اضافی و اعتباری که نسبت آن مبتنی بر دو طرف است و هر حکمی که برای یک طرف باشد، برای طرف دیگر نیز هست؛ مثل نزدیکی به دیوار.

۲. قرب حقیقی که از آن به اضافه اشراقیه تعبیر می شود و اساس این قرب بر مضاف استوار است؛ یعنی مضاف الیه ظهور می کند، پس اضافه ظهور می یابد و در سایه ظهور اضافه، مضاف الیه پیدا می شود؛ مانند خورشید و نور آن یا اضافه و نسبت علم به روح.

پس این صفت الهی که عین ذات اوست، اقتضای ظهور دارد که در سایه آن مظهر تجلی می کند. سپس با وساطت این مظهر تمام عالم خلق می شود و اطوار گوناگون خود به این مظهر تکیه کرده، به گرد آن طواف می کند.

«ولایت» حقیقت واحد مشککه ای است که مانند وجود مراتب مختلفی داشته، در تمام عوالم جریان و سریان دارد و انبیاء، و ائمه هداة (ع) هر کدام به اندازه عالم بودن به اسمای الهی، دارای همان مرتبه از ولایت اند.^{۲۴} پس ولایت تکوینی یعنی قدرت داشتن خلیفه الله بر مطلع شدن از استعداد ذاتی و ماهیت موجودات و اعطای

حق هر صاحب استعدادی، به اندازه استعدادش.
اما ولایت تشریحی یعنی خلیفه الله، مرتبه آمریت و ناهیت و زمام شرع، سیاست و تدبیر امور مسلمین و بیان احکام را بر عهده داشته باشد.

نحوه ولایت حضرات ائمه (ع)

قبل از پرداختن به اثبات ولایت برای حضرات ائمه (ع) طرح این مسئله ضروری است که این ولایت حضرات ائمه (ع) نه در عرض ولایت خداوند است و نه در طول آن. دلیل این که هیچ ولایتی در عرض ولایت خداوند متعال نیست، آن است که ولایت هیچ کس ولایت اصیل و بالاستقلال نیست. از این رو اگر ولایت غیراصیل و غیرمستقل برای هر که ثابت شود، در عرض ولایت خداوند که اصیل و مستقل است، قرار نخواهد گرفت. اما علت این که هیچ ولایتی در طول ولایت خداوند نیست، آن است که ولایت خداوندی که احد و صمد است، نامتناهی و خارج از حد و حصر است، و چون نامتناهی است به مقطع خاصی محدود نمی‌گردد تا از آن مقطع به بعد نوبت به ولایت دیگری برسد. خداوند به دلیل صمد بودن، جایی برای دیگران نمی‌گذارد، چه رسد به این که آن غیر در رتبه ثانی واقع شود. «هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله»^{۲۵} اوست که هم در آسمان خداوند است و هم در زمین، بدون اینکه بر حریم خداوندیش از آسمان و زمین گردی نشیند.

با نفی ولایت طولی یا عرضی از غیر خداوند، اگر ولایتی به دیگران اسناد داده شود، به ناچار مظهر ولایت خداوند خواهد بود؛ یعنی ولایت تکوینی و تشریحی هر ولی‌ای، در حقیقت مظهر ولایت حق است و آن شخص مجلی و محل جلوه ولایت خداوند است که ولایت حق سبحانه در آن تجلی کرده است.

بهترین مثالی که ظهور و تجلی الهی را در مجلای مظاهر نشان می‌دهد، مثال آینه است که هر چه در برابر آن قرار گیرد، در آن منعکس می‌شود. آینه مجلایی است برای تجلی اشیا که در مقابل آن واقع می‌شوند.

اگر صورت مرآتیه‌ای که در آینه در مقابل صاحب صورت قرار دارد، با صاحب صورت مقایسه شود، روشن است که این صورت نه در عرض صاحب صورت است و نه در طول آن. گرچه در آغاز ممکن است تصور شود، در طول صاحب صورت است، اما وقتی دقت شود معلوم می‌شود که در آینه چیزی نیست تا در قبال

صورت کاری انجام دهد. آنچه در آینه هست، فقط آیت و علامت صاحب صورت است که تنها او را نشان می‌دهد.

جهان بر اساس توحید افعالی، آیت حق است، و آیت و علامت چیزی از خود ندارد؛ زیرا اگر خصوصیتی از خصوصیات را از خود داشته باشد، دیگر علامت و آیت نخواهد بود، بلکه حجاب است؛ حال آن که عالم در همه شؤون خود آیت الهی است و چیزی در جهان یافت نمی‌شود که در جهتی از جهات حجاب بوده و مرآت حق نباشد.^{۲۶}

براهین ولایت تکوینی حضرات ائمه(ع)

پس از روشن شدن معنای ولایت تکوینی حضرات ائمه(ع) و چگونگی آن، به اثبات آن می‌پردازیم.

برهان اول

این برهان متشکل از سه مقدمه است.

مقدمه اول: یکی از اسمای الهی «رب» است که به معنای پرورش‌دهنده، صاحب‌اختیار، آقا، نعمت‌دهنده و تمام‌کننده می‌باشد،^{۲۷} و بدون هیچ قیدی فقط بر خداوند متعال اطلاق می‌شود؛ زیرا ربوبیت او نسبت به موجودات از این جهت است که با خلقت ایشان، شرائط و اسباب و ابزار رشد آنها را فراهم می‌کند تا به اقتضای رحمانیتش آنها را به هدف مطلوب برساند. صفت ربوبیت پروردگار دو نوع ظهور دارد:

اول: ظهور تکوینی: این ظهور در جهت اداره، رشد و به کمال رساندن عالم است.

دوم: ظهور تشریحی: این ظهور مربوط به اداره، رشد و به کمال رساندن موجود صاحب شعور و اراده است که این امر را از راه ابلاغ قانون، عملی می‌شود. آیه مبارکه «رب العالمین»،^{۲۸} به هر دو نوع ربوبیت دلالت دارد.

بنابراین انسان‌ها علاوه بر این که به ربوبیت تکوینی الهی پرورش می‌یابند، به ربوبیت تشریحی او نیز تربیت می‌شوند.

مقدمه دوم: با دقت در کیفیت صدور موجودات از مقام نامحدود الهی^{۱۷}، روشن می‌شود که ظهور کمالات و اسما و صفات خداوند تبارک و تعالی، با واسطه است؛

زیرا این عالم، عالم محدود است و اقتضای ارتباط مستقیم با حق را ندارد و نیازمند واسطه است. بدین رو به ما امر می‌شود: «و ابتغوا الیه الوسیلة».^{۳۰} هیچ امری در عالم جز مخلوق اول، بدون وجود وسائط خداوند متعال تحقق نمی‌یابد. این قاعده نه تنها در این عالم، بلکه در جهان آخرت که عالم ظهور نتایج اعمال و کردار است، جریان دارد. حتی اسم «رب» نیز از این قانون مستثنا نیست و ظهور تکوینی و تشریحی او، به اقتضای وسائط است.

مقدمه سوم: این وسائط فیض که ولایت تکوینی ظلی اسم رب پروردگار متعال را دارند، جز حضرات چهارده معصومین (ع) نیستند.

از امام صادق (ع) در اصول کافی منقول است: «خداوند از این‌که اشیا را بدون واسطه به جریان اندازد ابا دارد. پس برای هر چیزی سببی (علتی) قرار داد و برای هر سببی شرحی، و برای هر شرحی علمی و برای هر علمی باب گویایی. هر کس آن را شناخت خوش شناخت و هر که آن را ندانست، چه بد که ندانست. آن باب، رسول خدا و ما هستیم.» ابی‌الله آن یجری الاشیاء الا باسباب فجعل لكل شیء سبباً و جعل لكل سبب شرحاً و جعل لكل شرح علماً و جعل لكل علم باباً ناطقاً عرفه من عرفه و جهله من جهله ذاک رسول الله (ص) و نحن.^{۳۱}

وجود مطلق و هستی محض خداوند متعال قیدی ندارد. لذا در همه جا احاطه و جوددی دارد: «الا انه بكل شیء محیط».^{۳۲} اما هر کس توان ادراک این احاطه را ندارد. موجودات، ظهور آن واحد حقیقی‌اند؛ به گونه‌ای که او از مظاهرش جدا نیست و مظاهرش نیز از او منفک نیستند. حضرت امیرالمؤمنین (ع) از این حقیقت به تجلی تعبیر کرده، می‌فرماید: حمد و سپاس خداوندی را سزاست که با خلق بر خلق جلوه نمود: «الحمد لله المتجلی لخلقته بخلقته».^{۳۳}

اما برای درک این حقیقت، باید حجاب‌ها را کنار زد تا او را مشاهده نمود.

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم

خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم^{۳۴}

نتیجه

بنابراین خداوند متعال در اداره عالم، مستقل است و برای تحقق آن، وسایطی را مقدر فرموده است. این تقدیر بدون علت نیست، بلکه اسما و صفات حق تعالی به

واسطه خلقت نوری ائمه(ع) و پیامبر(ص) تحقق یافته و دیگر موجودات حتی ملائکه مقرب الهی نیز به واسطه این خلقت از خداوند ظهور پیدا کرده، برای عبودیت او نیز از ایشان کسب فیض می‌کنند؛ گرچه عبادت آنها از سنخ عبادت انسان‌ها نیست و به اقتضای عوالم وجودیه خود آنها می‌باشد و شاید وساطت هر یک از ملائکه برای فیض خاصی، عبودیت آنها محسوب شود. در واقع ملائکه نیز شاگردان مکتب ائمه(ع) به شمار می‌روند. از کتاب و سنت، استفاده می‌شود که خداوند متعال خواسته است ائمه(ع) نه تنها زمامدار امور این امت باشند، بلکه زمامدار امور جن و حیوانات و بالاتر از آن، زمامدار امور ملائکه و انبیاء(ع) و امت‌های ایشان در این عالم و پس از این عالم نیز باشند. در زیارت امام حسین (ع) می‌خوانیم: ارادة الرب فی مقادیر اموره تهبط الیکم و تصدر من بیوتکم؛^{۳۵} «اراده پروردگار در مقدرات امورش به سوی شما فرود می‌آید و از خانه‌های شما صادر می‌شود.»

سؤال

چه ضرورتی دارد خداوند متعال برای رتق و فتق امور در عالم و سائطی را قرار دهد؟ به بیان دیگر: خداوند متعال مرید بالذات است، پس چرا به حسب اراده و اختیار بقدر حاجت به ممکنات افاضه فیض نمی‌کند و برای آن وسائط و اسبابی را قرار داد است؟

جواب

گرچه پاسخ این اشکال از نحوه تقریر برهان اول معلوم می‌شود، اما برای توضیح بیشتر می‌گوییم:

پس از پذیرش نظام علی و معلولی در نظام هستی، چاره‌ای نیست که انسان سنخیت بین علت و معلول را بپذیرد. زیرا با عدم پذیرش سنخیت بین علت و معلول، نمی‌توان سنگی را بر سنگی بند کرد و هر امری را می‌توان به هر امری اسناد داد، دیگر نمی‌توان از آتش انتظار گرما و از برف انتظار سرما داشت. با کمی توجه در نظام آفرینش و چگونگی ترتب امور آن بر یک‌دیگر می‌فهمیم که قاعده سنخیت در تمام این عالم حکمفرما است و آیه مبارکه «قل کل يعمل علی شاکلة»^{۳۶} به این مطلب مشیر است.

از طرفی خداوند متعال دارای وحدت حقه حقیقی است و هیچ‌گونه بساطتی در

ذاتش راه ندارد؛ یعنی خداوند عین وحدت است. از طرف دیگر کثرت موجودات این عالم به وضوح نمایان است. حال با توجه به قاعده مبرهن «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» نمی‌توان این کثرات را مستقیماً به خداوند متعال استناد داد؛ زیرا ذاتی که از جمیع جهات بسیط و از جمیع حدود ماهوی منزه و مبرا است، بنابر قاعده «الواحد» و آیه کریمه «کل یعمل علی شاکلة» اقتضا می‌نماید فعل و اثر بالذات او از جمیع حدود عدمیه مبرا و منزه و به حسب ذات از جهت و حرکت و تقدیر و تحدید معرا باشد. مگر آن حدی که لازمهٔ مجعولیت و معلولیت است؛ زیرا معلول بالذات حق در رتبهٔ علت بالذات نیست.

این وجود عام امکانی و فیض مقدس، از آنجایی که مجعول بالذات حق است، عین‌الربط و ذاتش نفس تعلق به مبدأ المبادی و علت‌العلل می‌باشد و مانند معنای حرفی که لحاظ استقلال در او محال است و تمام شئونات و اطوار در سلسلهٔ طولیه و عرضیه قوس صعود و نزول از ظهورات و تجلیات این وجود امکانی‌اند و مراد محققانی که می‌گویند احاطهٔ حق بر اشیا احاطهٔ قیومیه و احاطهٔ وجود عام مطلق احاطهٔ سریانیه است، همین است.^{۳۷} لذا چاره‌ای جز پذیرش وسائط که تجلی حق‌اند در عالم نیست.

برهان دوم

این برهان نیز متشکل از سه مقدمه است:

مقدمه اول: در نگاه کلی به آیین مقدس اسلام معلوم می‌شود که شالودهٔ این دین مقدس بر «کرامت» ریخته شده است. از همان ابتدای وحی، خداوند متعال بر کرامت انسان تأکید می‌کند «اقرأ و ربک الاکرم» و پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز هدف بعثت خویش را اتمام مکارم می‌داند: «بعثت لاقم مکارم الاخلاق».^{۳۸} یعنی نزدیک‌ترین بارگاه ایزدی در دسترس پارسایان است: «ان اکرمکم عند الله اتقیکم».^{۳۹} در قرآن کریم، کرامت صفت برتر است: رسول کریم؛^{۴۰} قرآن کریم؛^{۴۱} مقام کریم؛^{۴۲} زوج کریم؛^{۴۳} رزق کریم؛^{۴۴} اجر کریم؛^{۴۵} کتاب کریم؛^{۴۶} ملک کریم؛^{۴۷} قول کریم.^{۴۷} در نهایت نه تنها خویش را متصف به «کریم» می‌کند: «ما غرگ بریک الکرم»،^{۴۹} بلکه از آن‌جایی که هیچ موجودی به اندازهٔ خدای سبحان از هوان و حقارت مبرا نیست، خودش را به «اکرم» متصف نموده، می‌فرماید: «اقرأ و ربک

مقدمه دوم: کرامت، عزیز شدن است. لغویان در معنای کرم آورده‌اند: کرامت در مقابل «هوان» و «حقارت» است. در قرآن کریم نیز این دو لفظ مقابل یکدیگر به کار رفته‌اند: «من یهن الله فما له من مکرم»^{۵۱} «فأما الانسان اذا ما ابتلاه... فيقول ربی اکرمن... فيقول ربی اهانن».^{۵۲} پس هر چیزی به هر اندازه‌ای که از هوان و حقارت مبرا باشد، به همان مقدار کرامت دارد و ستودنی است.

استاد جوادى آملی، از قول استاد علامه طباطبایی (ره) نقل می‌فرمایند که ایشان می‌فرمود: «کرامت» معادل دقیق فارسی ندارد و برای بیان آن باید از چند لفظ استفاده کرد. آن‌گاه می‌فرمود: «اگر انسان به مقامی برسد که عبودیت محض پیدا کند و حاضر نشود در مقابل غیر خدا سر بر زمین بساید، می‌توان گفت به مقام کرامت رسیده است.» سپس ایشان در توضیح کلام علامه (ره) می‌فرمایند: انسان هر چه به عبودیت محض نزدیک‌تر شود، به همان مقدار از هوان و حقارت رها می‌شود و به کرامت می‌رسد؛ اگر به حدّ نهائی عبویت خدا رسید، کاملاً از هوان و حقارت می‌رهد و به کرامت مطلق می‌رسد، ولی اگر بهره‌ای از عبودیت خدا نداشته باشد، حقیر مطلق است و حظی از کرامت نبرده است.^{۵۳}

مقدمه سوم: در زیارت جامعه کبیره، ائمه هداة(ع) به «اصول کرم» معرفی شده‌اند. اصل هر چیزی موجب قوام و ثبات آن چیز است؛ چنان‌که دیوار بدون اصل و پایه - که به آن «پی» می‌گویند - مقاومتی نخواهد داشت و درخت نیز بدون اصل و پایه، یعنی ریشه، نه تنها توان ایستادگی و مقاومت در برابر باد و طوفان را ندارد، بلکه وسیله تغذیه و بهره‌برداری از مواد زمینی را نیز نخواهد داشت. از سوی دیگر اصل و پایه هر چیز، باید متناسب با همان چیز باشد. لذا بر هر اصل و بنیانی نمی‌شود هر بنایی را بالا برد.

نتیجه

اینکه حضرات ائمه(ع) اصول و ریشه‌های کرامت‌اند، یعنی تمام خیرات و برکات وجود در نظام هستی، اعم از برکات مادی و معنوی، به وساطت آن ذوات مقدس افاضه می‌شود، خداوند «آفرینش نظام را» با آنان آغاز کرد، و با آنان ختم می‌کند، به وسیله آنها باران نازل می‌کند و به وسیله آنها آسمان را نگه می‌دارد... «بکم فتح الله و

بکم یختم و بکم یزّل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنہ...»^{۹۱}
 اگر خیری تصور شود، آنها اصل، فرع، معدن، جایگاه، و متهای آن هستند: «ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و متهاه»^{۹۲} در نتیجه علت اینکه ملائکه به کرامت رسیدند و بندگان مکرم درگاه الهی شدند (بل عباد مکرمون، لایسبقونه بالقول و هم به امره یعملون)^{۹۳} آن است که افتخار شاگردی ائمه اطهار(ع) را دارند؛ همان طور که ماسوی الله - از جمله انبیای الهی(ع) - شاگرد آنان هستند.
 از مولی الموحدین امیرالمؤمنین(ع) در برخی از خطبات نقل شده است: ما آل محمد، انواری در اطراف عرش بودیم. خداوند ما را امر به تسبیح کرد، ما تسبیح گفتیم و ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند (از ما آموختند). سپس به زمین آمدیم [در آنجا نیز] خداوند ما را امر به تسبیح کرد، ما تسبیح گفتیم و اهل زمین به تسبیح ما تسبیح گفتند (از ما آموختند). پس صافون (به صف ایستادگان) و تسبیح گویان ما هستیم.
 «عن علی(ع) فی بعض خطبه: انا آل محمد کنا نوراً حول العرش فأمرنا الله بالتسبیح فسبحنا فسبحت الملائکه بتسبیحنا، ثم هیطنا الی الارض فأمرنا الله بالتسبیح فسبحنا فسبحت اهل الارض بتسبیحنا فأنا لنحن الصافون و أنا لنحن المسبحون»^{۹۴}
 بدین ترتیب مجموعه عالم امکان بر سر سفره کرامت ائمه (ع) نشسته است.

برهان سوم

این برهان متشکل از دو مقدمه است:

مقدمه اول: لفظ «امر» در قرآن به معانی متعددی استعمال شده است: یکی از آن معانی، ملکوت یعنی چهره باطنی و حقیقی اشیا و مخلوقات است که موجودات با آن چهره با خداوند مواجه هستند و این بُعد، از تغییر و تبدیل و وابستگی به زمان و مکان مبرا است، بر خلاف چهره خلقی خود که با داشتن ابعاد جسمانی با تغییر و تدریج همراه بوده و مقید به زمان و مکان است.

بنابراین موجودات مادی دارای دو چهره‌اند:

الف: چهره ملکوتی: چهره‌ای که ما با آنها برخورد داریم و حرکت و سکون داشته و قوانین عالم طبیعت در آن جریان دارد.

ب: چهره ملکوتی: چهره‌ای که همان مقام ظهور اسما و صفات الهی و وجه ثابت موجودات است.

قرآن کریم برای چهره ملکوتی دو تعبیر دارد:

۱. ملکوت: «فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء»^{۶۸} منزه است خداوندی که ملکوت هر چیزی به دست اوست.
۲. امر: «الا له الخلق و الامر»^{۶۹} آگاه باشید که خلقت و [عالم] امر، فقط برای اوست.

به تعبیر قرآن موجودات با خداوند مرتبط هستند، بلکه آنچه در آسمان‌ها و زمین هست، از آن اوست و در برابر او خاضع‌اند: «بل له ما فی السموات و الارض کل له قانتون»^{۷۰} اما نه با چهره مادی و ملکی، زیرا حرکت و سکون و تغییر و تبدیل در ذات مقدس الهی و فعل و ایجادش راه ندارد. بنابراین می‌بایست موجودات، چهره ثابتی نیز داشته باشند که همان چهره ملکوتی اشیاست و به وسیله آن با خداوند متعال مرتبط‌اند.

اما مجردات و موجودات غیر مادی، چون همواره ثابت و غیرقابل تبدیل و تغییرند، فقط یک چهره دارند؛ چنان‌که خداوند در ویژگی روح می‌فرماید: «قل الروح من امر ربی»^{۷۱} ای پیامبر! بگو: روح از عالم امر پروردگار من است.^{۷۲}

مقدمه دوم: هدایت سه گونه است:

۱. هدایت فطرت: یعنی انسان به گونه‌ای خلق شده است که سرشت او در جستجو و طلب کمال و سعادت و لذت مطلق است: «فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك دين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون»^{۷۳}

۲. هدایت نبوت: یعنی هدایتی که مصداقی را برای انسان در جهت رسیدن به کمال بیان می‌کند و ارائه طریق می‌نماید: «رسلا مبشرين و منذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسول»^{۷۴}

۳. هدایت امامت: یعنی هادی دست مهدی را گرفته، با اختیار وی، او را به مقصد و مطلوب می‌رساند: «و جعلناهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون»^{۷۵}

علامه طباطبایی (ره) در تفسیر گرانسنگ المیزان در ذیل این آیه می‌فرمایند: خداوند امامت را به هدایت تعریف می‌کند و آن را با کلمه «امر» محدود می‌کند، یعنی می‌خواهد بگوید که امامت تنها هدایت نیست، بلکه هدایتی است که به امر

خدا صورت می‌پذیرد. و حقیقت این امر همان است که در آیه «انا امره اذا اراد شیء ان یقول له کن فیکون»^{۶۶} و در آیه «و ما امرنا الا واحده کلمح البصر»،^{۶۷} آمده است و امام هدایت‌گری است که با امر ملکوتی که در اختیار دارد، هدایت می‌کند.^{۶۸}

نتیجه

از این دو مقدمه نتیجه می‌گیریم: ارتباط شدید و پیوسته‌ای میان مقام امامت و عالم امر موجود است. امام علاوه بر وظیفه تبیین معارف دین و اجرای دستورات الهی (با وجود شرایطش) از طرف خداوند موظف به هدایت امر است. برای انجام این وظیفه، امام باید صاحب یقین بوده و عالم ملکوت بر وی مکشوف باشد. لذا خداوند دلیل اعطای امامت را به بعضی از انبیاء(ع) رسیدن به مقام والای یقین به آیات الهی (انکشاف ملکوت برای آنها) بیان کرده، می‌فرماید. «و از ایشان (بنی‌اسرائیل) امامانی را قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کردند، هنگامی که صبر کرده و به آیات ما یقین داشتند: «و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون».^{۶۹} زیرا اعمال و کردار انسان آثار روحی دارد. این آثار، چهره ملکوتی اعمال است که بر امام مکشوف است و او پس از انجام کارهای اختیاری انسان آنها را به اذن خداوند بر اعمال و حالات ما مرتب می‌کند تا حقیقت هدایت تحقق پیدا کند. این وظیفه مهم، بر عهده امام است؛ چه در حال حضور و چه در حال غیبت. پس بیش از هر چیز در جهت توفیق اعمال صالح و به نتیجه نیکو رسیدن آنها باید به امام متوسل شد؛ زیرا چهره ملکوتی اعمال که در سایه ایمان و اعتقاد به ولایت ایشان و عدم آن شکل می‌گیرد، حقیقت وجود ما را می‌سازد و در قیامت ظهور کرده و با آن شناخته شده و معرفی می‌شود: «یوم ندعو کل اناس بامامهم».^{۷۰} یعنی روز قیامت هر کس را با امامش (الگوی اعتقادی و علمی و اخلاقی او) می‌خوانیم.

نتیجه براهین سه گانه

بنابراین ولایت ذاتی مخصوص پروردگار بوده، هیچ کسی در آن با او شریک نیست؛ اما حکمت نظام آفرینش بر این استوار است که خداوند سبحان همان طور

که برای تأثیر قدرتش، اسباب و عللی دارد، وسائلی نیز بین خودش و خلقش قرار دهد تا واسطه فیضش باشند.

کسی که بخواهد اسما و صفات حسناى حضرت حق را به تماشا نشیند، می‌بایست به قامت رعناى چهارده نور مقدس وی نظاره کند؛ زیرا ایشان مثل اعلا و نمونه‌های والای حضرت حق سبحانه هستند. لذا پیامبر گرامی اسلام (ص) مطابق نقل ابن عباس در آخر خطبه خود فرمود: «نحن كلمة التقوى و سبيل الهدى و المثل الاعلى و الحجة العظمى و العروة الوثقى»^{۷۱} ما کلمه تقوا، طریق هدایت، نمونه برتر، حجت عظمی و ریسمان محکم الهی هستیم.

امام خمینی (ره) در تعلیقاتشان بر فوائد الرضویة در این مقام بیان بلندی دارند: انسان کامل و ولی مطلق، صاحب مقام مشیت مطلقه است که موجودات به واسطه آن ظهور یافته‌اند و حقائق و ذوات بدان محقق گردیده‌اند. پس او، همانند ریشه است و دیگر مخلوقات به منزله شاخه‌های او هستند و او بر جمیع مراتب وجود و منازل غیب و شهود احاطه دارد. پس برای او سزاوار است به جای «من» بگوید «ما» و مرادش تمامی موجودات از آغازین نقطه ابتدایی ثابتات، ازلیه تا نقطه پایان انتهای امور زوال‌پذیر محو شونده باشند. پس اینها همگی چون قشرند و او اصل و مغز آنهاست، آنها صورتند و او معنای آنها، آنها ظاهرند و او باطن آنها؛ بلکه او هم صورت است هم معنا، هم قشر است هم لب، هم ظاهر است هم باطن. پس روح ولی، روح کل و نفس او نفس کل و جسم او جسم کل است. چنان‌که در زیارت جامعه وارد شده است: «ارواحکم فی الارواح و نفوسکم فی النفوس و اجسامکم فی الاجسام»^{۷۲}

مرحوم علامه طباطبایی (ره) می‌فرماید: «ما با امام و در امام (مراتب وجودی و کمال او) و به سوی امام (نهایت درجه قرب الهی و ولایت الهی) سیر می‌کنیم»^{۷۳} پس هم گفتار غلو و تفویض استقلالی باطل است و هم پندار بطلان تام ولایت تکوینی مردود است. بلکه ولایت تکوینی حضرات ائمه (ع) از مقوله «امر بین الامرین» است. به این معنا که معنای صحیح تفویض را پذیرفته، اما مستقل بودن آن را در تأثیر انکار می‌کنیم. یعنی خداوند سبحان ائمه (ع) را مدبران امور تکوینی به امر و هدایت و قدرت خویش قرار داده است و آنان به اذن الهی عمل می‌کنند و تصرف و اراده و ترک آنان نیست مگر به قدرت و اذن و مشیت الهی. خداوند سبحان خالق تمام اشیا است و بازگشت همه به سوی اوست.

ابعاد ظهور ولایت الهی و حضرات ائمه(ع)

از آنجایی که ولایت حضرات ائمه(ع) ظلی و تبعی بوده و ناشی از ولایت بالذات حق سبحانه است، لازم است نخست ابعاد ظهور ولایت الهی به اختصار بیان شود سپس ظهور این ولایت که با براهین متعدد به اثبات رسیده، توسط وسایط بوده و این امر عظیم به عهده حضرات ائمه(ع) گذاشته شده و ولایت آنها اقتضای چنین مقامی را دارد.

در این بخش در ضمن بیان ابعاد ظهور ولایت الهی، ظهور این ابعاد را با دلایل نقلی برای حضرات ائمه(ع) برمی‌رسیم.

ولایت خداوند سبحان بر مخلوقات در چهار بعد ظهور پیدا می‌کند که به تبع آن ولایت حضرات ائمه(ع) نیز همین ابعاد چهارگانه را دارد.

۱. ولایت خلق و ایجاد، ۲. ولایت ابقاء، ۳. ولایت انماء که شامل افنا نیز می‌شود، ۴. ولایت جزا.^{۷۴}

ولایت خلق و ایجاد

تمام اشیای عالم و تمام شئون آنها مستند به اراده الهی و تقدیر او است: «ذلکم الله لا اله الا هو خالق کل شیء».^{۷۵} ولایت خلق و ایجاد خداوند سبحان، شامل جعل بسیط و مرکب می‌شود؛ زیرا اراده خداوند بر تمام اشیا حاکم است و تمام موجودات عالم در برابر وی خاکساری می‌کنند. ولایت خلق و ایجاد، یعنی اشیای عالم در خلقت خویش به خالق خود مستندند و دلایل عقلی و نقلی متعددی ثابت می‌کند که حضرات ائمه(ع) تجلی اسم «خالق» بوده و زمام عالم حدوداً و ایجاداً به دست آنان است. اما دلایل نقلی این دیدگاه به این قرار است:

یک. از مولانا امیرالمؤمنین(ع) روایت شده است که فرمودند: «فانا صنایع ربنا و الناس بعد صنایع لنا؛^{۷۶} ما ساخته پروردگار و مردم ساخته مايند.» همین مضمون از مولانا صاحب‌الزمان (عج) نیز روایت شده است: «نحن صنایع ربنا و الخلق بعد صنایع لنا».^{۷۷}

دو. علامه کراچکی در کتاب *کنز الفوائد* نقل می‌کند: ابوحنیفه با امام صادق(ع) غذا می‌خورد. وقتی امام(ع) دست از خوردن کشید، فرمود: «الحمد لله رب العالمین. اللهم هذا منك و من رسولک(ص)». ابوحنیفه با تعجب گفت: یا ابا عبدالله، آیا برای

خدا شریک قرار دادی؟ امام(ع) در جواب وی فرمود: وای بر تو! خداوند متعال در کتاب خویش می‌فرماید: «ما تقموا الا ان اغنیهم الله و رسوله من فضله».^{۷۸} با شنیدن این سخن ابوحنیفه متحیر شد و گفت: به خدا سوگند گویا این آیات را تا حال نخوانده بودم و نشنیده بودم.^{۷۹}

سه. در دعای ماه رجب می‌خوانیم: «فیکم یجبر المهبض و یشفی المریض و ما تزدد و ما تفیض».^{۸۰} لفظ «با» در این حدیث یا بای سببیت است، یا مانند «کتبت بالقلم». بنابراین اول، مراد واضح است و بنابراین ثانی نیز این فقره زیارت، دلالت بر وساطت آن حضرات(ع) بر فیض دارد.

چهار. در زیارت حضرت حجت(ع) می‌خوانیم: «فما شیء منه الا و انتم له السبب و الیه السبیل».^{۸۱}

در قرآن نیز خداوند متعال فعل خلقت و احیا و اماته را به حضرت عیسی(ع)، و آوردن تخت بلقیس را به آصف ابن برخیا که نوعی تصرف تکوینی است، نسبت می‌دهد.

ولایت ابقا

خداوند متعال همچنان که بر خلق اشیا ولایت دارد، بر تحفظ آنها نیز ولایت دارد. ولایت ابقا متفرع بر ولایت خلق و ایجاد و مکمل و تمام‌کننده آن است؛ زیرا علت احتیاج ممکن به علت، امکان آن است و این علت - هم از حیث حدوث و هم از حیث بقا - در آن هست و از آنجایی که امکان، لازم ذاتی ممکن است، هیچگاه از او جدا نمی‌شود.

سیه‌رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد والله عالم
«الله غنی و انتم الفقراء».^{۸۲} «و ربک علی کل شیء محیط».^{۸۳}

ولایت ابقا، همان تحفظ اشیا است و اسم «حفیظ» حق سبحانه از مجاری ظلی حضرت ائمه(ع) در این عالم ظهور و تجلی می‌نماید. ممکن، حدوثاً و بقائاً محتاج علت است و اگر در حدوث خویش محتاج عنایات ظلی ائمه اطهار(ع) بوده، در بقا و دوام خویش نیز به عنایات آن حضرات که رشحه‌ای از رشحات ظهور و تجلی حضرت حق است، محتاج می‌باشد. اکنون برخی از احادیث را به عنوان دلیل نقلی این مطلب می‌آوریم:

یک. جناب کلینی(ره) با سندش از امام صادق(ع) نقل کرده است: «لو بقیت الارض بغير امام لساخت».^{۸۴} در حدیث دیگر آمده است: «لولا الحجة لساخت الارضُ باهلها».^{۸۵}

دو. حضرت امام هادی(ع) در زیارت جامعه کبیره می‌فرماید: «انتم نور الاخيار و هداة الابرار و حجج الجبار بكم فتح الله و بكم يختم و بكم ينزل الغيث و يمسك السماء ان تقع على الارض الا باذنه...». کسی که کمترین توجهی در زیارت جامعه کبیره نماید، انگشت حیرت به دهان گرفته، توان سخن گفتن از او سلب می‌شود.

ولایت انما

تحویل موجودات از حالتی به حالت دیگر و به کمال رسیدن و رشد آنها تحت اراده و اختیار الهی است. بدین رو یکی از اسمای پروردگار «رب»، است. «الحمد لله رب العالمین».^{۸۶} فنا کردن اشیا، معدوم کردن آنها نیست؛ بلکه اعطای وجود جدید بعد از عدم است و نوعی تبدیل و تحویل و انتقال از عالمی به عالم دیگر است. فرق انما و ایجاد و ابقا در این است که ایجاد و ابقا در اصل وجود شیء است، اما انما در وصف وجود است از حیث کمال یا نقص یا مساوات. ولایت انمای حضرات ائمه(ع) یعنی آنان در تکامل و تحویل موجودات از حالی به حالی ولایت دارند و در به کمال رسانیدن موجود نقش ظلّی الهی را دارا هستند. در اصول کافی از امام جعفر صادق(ع) روایت است که فرمودند: پروردگار ما را آفرید بر بهترین خلقت و ما را دیدگان خویش بین بندگانش، و زبان گویای خویش میان مخلوقاتش قرار داد، و دست مبسوط با رأفت و رحمت خویش بر عبادش، و وجه الله که از آن به سوی او روی آورده می‌شود، قرار داد. و باب دلالت‌کننده بر خودش و خزانه‌هایش در آسمان و زمین قرار داد. و به وسیله ما درختان بارور شده، میوه‌ها می‌رسند، و دریاها جاری می‌شوند، به وسیله ما آسمان می‌بارد، و سبزه در زمین می‌روید، و به عبادت ما خدا عبادت می‌شود و اگر ما نبودیم، خدا عبادت نمی‌شد.^{۸۷}

ولایت جزا

خداوند متعال بر حساب و کتاب و ثواب و عقاب بندگان در دنیا و آخرت، ولایت دارد. گفتنی است که جزا شامل ثواب و عقاب دنیوی نیز می‌شود که همان

اثر وضعی اعمال صالحه و طالحه در دنیا و آخرت است که بر آنها مترتب می‌شود.^{۸۸} پروردگار متعال می‌فرماید: «ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً انما یأکلون فی بطونهم ناراً سیصلون سعیراً».^{۸۹}

تمام اقسام ولایت حقیقتاً و بالذات مستند به پروردگار متعال‌اند و اینکه ولایت را به چهار قسم تقسیم کردیم، معنایش این نیست که خود ولایت به این انحاء قابل تقسیم است؛ زیرا اختلاف در متعلق موجب اختلاف در متعلق نمی‌شود و این تقسیم، فقط از لحاظ تعلق اراده‌خداوند متعال به اشیا است. ولایت جزا که همان ولایت بر حساب و کتاب و ثواب و عقاب و اعمال بندگان و موجودات کائنات است، به ادله نقلی بسیار، برای حضرات ائمه(ع) ثابت است. حتی مرحوم کلینی در کافیه، بابی به نام «باب عرض الاعمال علی الامام المعصوم» گشوده است.

یک. حضرت امام هادی(ع) در زیارت جامعه کبیره می‌فرمایند: «و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم».

دو. از عبدالله بن الزیات روایت شده است که به امام رضا(ع) گفت: برای من و خاندانم در بارگاه ایزدی دعا کن. حضرت فرمود: آیا من این کار را انجام نمی‌دهم؟! و الله اعمال شما هر روز بر من عرضه می‌شود. عبدالله الزیات، از شنیدن این سخن متعجب شد. حضرت فرمود: آیا این آیه را نخوانده‌ای: «و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون»؟ به خدا سوگند، مؤمن، علی ابن ابی طالب است.^{۹۰}

سه. در اصول کافی از امام باقر(ع) نقل می‌کند: «اذا کان یوم القیامة جمع الله عزوجل الاولین و الاخرین لفصل الخطاب دعی رسول الله (ص) و دعی امیرالمؤمنین(ع) فیکسی رسول الله (ص) حلة خضراء تضيء ما بین المشرق و المغرب و یکسی علی(ع) مثلها... ثم یدعی بناء فیرفع الینا حساب الناس، فنحن و الله تدخل اهل الجنة الجنة، و اهل النار النار»^{۹۱}

چهار. مفضل بن عمر از امام صادق(ع) در مورد قول خداوند: «ثم انا علینا حسابهم» سؤال کرد. حضرت(ع) فرمودند: «یا مفضل! من تراهم؟ نحن و الله هم، الینا یرجعون، و الینا یرضون، و عندنا یقفون، و عن حینا یسألون».^{۹۲}

پاسخ به شبهات

در این قسمت از نوشتار می‌پردازیم به پاسخ برخی از شبهاتی که ممکن است به ذهن خوانندگان محترم برسد.

۱. شبهه مجاز

ممکن است بعضی از افراد از بیم غلتیدن در ورطه شرک و غلو بگویند: آنچه در تصرف و اختیار ولایت است، تصرف و اختیار به نحوی نیست که مردم بر افعال خود و آنچه مسخر آنهاست، دارند، بلکه در این افعال فاعل بلاواسطه خداوند متعال است و نسبت این افعال به اولیاء الله، مجاز است.

در پاسخ می‌گوییم: اولاً این حرف مانند سخن آن دسته از اشاعره است که در مورد افعال بندگان می‌گویند و در مقام مبالغه در توحید افعالی، اثبات نقص کرده‌اند. ثانیاً پاسخ حلی این شبهه آن است که قراین و شواهد بسیاری در آیات وجود دارد که نشان می‌دهد خداوند متعال تصرفات را به صاحبان آن نسبت می‌دهد؛ مانند:

یک. خداوند متعال در مورد حضرت عیسی (ع) می‌فرماید: «اذ تبرء الاکمه و الابرص باذنی و اذ تخرج الموقی باذنی»^{۹۳} و آن‌گاه که کور مادرزاد و پیسی را به اذن من شفا می‌دادی و مردگان را به امر من از قبر بیرون می‌آوردی. در این آیه خداوند متعال فعل شفا و احیا را به خود حضرت عیسی (ع) نسبت می‌دهد.

دو. در مورد فرشتگان می‌فرماید: «الذین تتوفهم الملائکه»^{۹۴} جان آنها را فرشتگان می‌گیرند.

سه. یا از قول فرشته می‌گوید: «لاهب لک»^{۹۵} تا به تو (فرزندی) بخشیم.

همچنین در بسیاری از آیات خداوند، افعال بندگان را به خود آنان نسبت می‌دهد. وقتی با دلیل عقلی و نقلی ولایت اولیای الهی به اثبات رسید، باب مجازگویی خود به خود بسته می‌شود و جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که تصرفات تکوینی را حضرات ائمه (ع) باذن الله، خود آنان انجام می‌دهند.

۲. شبهه تناقض با ظهور آیات

برخی گمان کرده‌اند، این که ائمه (ع) مظهر اعطای فیض الهی باشند، با محتوای آیات قرآنی نمی‌سازد؛ زیرا مخالف ظهورات و اطلاقات کثیری از آیات قرآن کریم

است و دلیل کافی و قطعی بر آن نداریم تا ظهور آیاتی را که دلالت بر افعال بدون واسطه الهی دارند و یا لااقل اطلاق دارند، به افعال با واسطه حمل نماییم، یا مقید کنیم و برای استدلال، آیات ذیل را آورده‌اند.

- «ان الله یسک السموات و الارض». ^{۹۶} در این آیه فعل امساک آسمان‌ها و زمین مستقیماً به خدا اسناد داده شده است.

- «هو الذی یغزل الغیث من بعد ما قنطوا». ^{۹۷} در این آیه فعل نزول باران مستقیماً به خداوند متعال نسبت داده شده است.

- «قل فمن یملک لکم من الله شیئاً ان اراد بک خیراً او اراد بکم نفعاً». ^{۹۸} در آیه نیز زیان و سود رساندن بلاواسطه به خدا اسناد داده شده است.

پاسخ

اولاً از این که افعال به خداوند متعال نسبت داده شده‌اند، لازم نمی‌آید نتوان آنها را به دیگران به طور ظلی و اعتباری اسناد داد؛ همان طور که ما افعال خویش را مباشرتاً به خودمان و در عین حال به خدا نسبت می‌دهیم و این هیچ گونه منافاتی با توحید ندارد.

ثانیاً در باب این که افعال عباد مخلوق آنها بوده یا خالق آنها خداوند متعال است، بین متکلمان سه دیدگاه وجود دارد:

۱. انسان در افعال خویش نقش ایجادی و ایجابی دارد. طرفداران این نظریه (معتزله) انسان را موجد و موجب افعال خویش دانسته، دخالتی را برای خداوند در افعال انسانی نمی‌پذیرند. گویا آنها قائلند: لاحول و لا قوه لله.

۲. انسان در افعال خویش نقش عادی دارد. طرفداران این نظریه (اشاعره)، نقشی برای انسان در ایجاد افعال وی قائل نیستند و اسناد افعال به انسان را از باب مجاز دانسته، معتقدند عادت الهی بر این جاری است که افعال انسان این گونه ایجاد شود. گویا آنها می‌پندارند: لاحول و لا قوه الا الله.

۳. انسان در افعال نقش اعدادی دارد. طرفداران این نظریه (امامیه) انسان را معد افعال خویش می‌دانند، اما قدرت آن را در دست الهی می‌دانند و قائل به «الامر بین الامرین» اند. یعنی: «لاحول و لا قوه الا بالله». «با» در این مقام، برای سببیت است و سببیت تامه فقط برای اوست.

بنابراین در عالم هیچ مؤثری غیر از خداوند متعال نیست، اما این نیز مبرهن است که «ای الله آن یجری الامور الا بأسبابها». خداوند این عالم را بر نظام احسن آفریده و هر کسی را در مقام مناسبی گماشته است: «کل يعمل علی شاکلته». در حدیث مذکور همین تأثیر اسباب و به جریان افتادن امور از طریق اسباب نیز به حق سبحانه و اراده او نسبت داده شده است نه به خود اسباب. توجه به برهان عقلی، جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای را باقی نمی‌گذارد که اسناد امور به حضرات ائمه (ع) منافاتی با ظاهر آیات نداشته، بلکه ما نباید تأثیر اسباب و مسببات را در عالم انکار بکنیم؛ زیرا همین نظام خاص دلیل محکمی بر صنایع حکیم است که کل این نظام تحت سیطره و اراده اوست و تقدیرات ائمه (ع) جزء نظام آفرینش و کائنات است. ثالثاً چنان‌که مکرراً بیان شد، خداوند در قرآن کریم افعال را به غیرخودش نیز اسناد داده است. از باب نمونه آیه «فالمُدبرات أمراً»^{۹۹} در آیه‌ای که در پاسخ شبهه قبلی بیان شد، قرآن کریم فعل را به خدا و رسولش با هم اسناد داده، می‌فرماید: «وَأَغْنَاهُم اللَّهُ وَرَسُولُهُ»^{۱۰۰} در زیارت جامعه کبیره نیز بسیاری از افعال به حضرات ائمه (ع) اسناد داده شده‌اند که اینها دلیل وافی و کافی برای صرف ظهور آیات قرآنی است. البته ممکن است برخی گمان کنند: اگر افعال را به ولی الله اسناد دهیم، دچار تفویض می‌شویم، که پاسخ آن در پی می‌آید.

۳. شبهه تفویض

گفته‌اند: اگر کسی ولی الله شد و به مقام ولایت رسید، خدای سبحان کار یا کارهایی از عالم آفرینش را که خود عهده‌دار آنها بوده، به ولی خود تفویض و واگذار می‌کند؛ به گونه‌ای که آن ولی خدا مستقل و خودسرانه عمل نماید. در جواب این پندار می‌گوییم، تفویض کار به اولیای خدا و توکیل آن به اولیای الهی، به دلایل عقلی و نقلی محال است. برای استحاله تفویض و توکیل می‌توان دو برهان عقلی اقامه نمود:

برهان اول:

این برهان با حد وسط قرار دادن ربوبیت مطلقه و نامحدود الهی تبیین می‌شود. چون ربوبیت خدا نامحدود است، امکان ندارد گوشه‌ای از امور جهان را - چه در

امور تکوینی و چه در امور تشریحی - به دیگری واگذار کند. زیرا در این صورت ربوبیت او محدود خواهد شد و محدودیت در ربوبیت الهی راه ندارد. بنابراین تفویض کار خدا به فرشتگان و انبیا و اولیا در تکوین و تشریح محال است.

برهان دوم:

حد وسط این برهان، فقر ذاتی موجودات امکانی است. فقر، مقوم ذات موجودات امکانی است. رها کردن موجودی که ذاتا فقیر است به حال خود، معدوم صرف شدن اوست، و واگذار کردن کارهای دیگر به او به دلیل فقر و نیاز دائمی او به قیم، ممکن نیست.

بنابراین توکیل و تفویض به این معنا باطل بوده و همانطور که بیان شد مراد از ولایت تکوینی حضرات ائمه(ع) توکیل و تفویض به این معنا نیست.

۲. شبهه غلو و شرک

برخی پنداشته‌اند اثبات ولایت تکوینی برای حضرات ائمه(ع) موجب غلو و اغراق در مورد آن ذوات مقدسه است.

در پاسخ چنین شبهه‌ای می‌گوییم:

فقها در تعریف شرک و غلو می‌گویند: غلو یعنی شخصی پیغمبر اکرم(ص) و ائمه طاهرین(ع) را خدا و معبود بداند، یا ایشان را در الوهیت و ربوبیت و خالقیت و رازقیت، شریک خدا بداند، یا آن که برای ائمه(ع) نیز مقام پیغمبری و نبوی قائل باشد، یا این که معتقد باشد که با ولایت و محبت خاندان رسالت، حاجتی به عبادت و اطاعت و پرهیز از معاصی نیست. امثال این عقاید، یا شرک است یا انکار ضروری که در هر دو صورت کفر است.^{۱۱}

اما چنان‌که از این نوشتار روشن است، قائلین به ولایت تکوینی حضرات ائمه(ع) هیچ یک از موارد فوق را نمی‌گویند.

همچنین نسبت دادن هدایت تکوینی به خود ائمه(ع) از نظر قرآن بلامانع است و لازم نیست در مقام گفتار، تصریح به این مطلب شود که ائمه(ع) به اذن الهی این کارها را انجام می‌دهند؛ گرچه عقیده داشتن بر این مطلب که ائمه(ع) به اذن الهی تمام شؤونات را اداره می‌کنند، ضروری و منکر آن مشرک و غالی است. زیرا در بسیاری از آیات قرآن اولیای الهی تصرفات در عالم را به خویش نسبت می‌دهند و

قرآن هم گفتار آنها را بدون هیچ گونه اعتراضی، بلکه در مقام مدح نقل می‌کند. اگر نسبت دادن این افعال به فاعل مباشر شرک و غلو باشد، باید قرآن آن را نهی و انکار می‌کرد. در این جا به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

یک. قرآن از آصف بن برخیا نقل می‌کند که وقتی ایشان اظهار نمودند که تخت بلقیس را قبل از چشم به هم زدن خواهد آورد، این فعل را مستقیماً به خود نسبت دادند و گفتند: «أنا اتيك به»^{۱۱۲} نکته قابل توجه نسبت دادن فعل «آوردن» به خویش است و قرآن نیز آن را بدون هیچ اعتراضی نقل می‌کند.

دو. خلقت طیر و شفای کور مادرزاد را که از تصرفات حضرت عیسی (ع) است، قرآن از زبان وی نقل می‌کند و ایشان افعال را به خویش نسبت می‌دهند و قرآن بدون هیچ اعتراضی آن را نقل می‌کند:

«أني اخلق لكم من الطين كهيئة الطير فأنفخ فيه فيكون طيرا بأذن الله وأبرئ الأبرص وأحیی الموتی بأذن الله وأنشئكم بما تأكلون و ما تدخرون فی بیوتکم»^{۱۱۳}

سه. در بسیاری از احادیث که برخی از آنها در این نوشتار نقل شد، حضرات ائمه (ع) فعل تحلیل، تحریم و خلقت را به خود نسبت می‌دهند؛ بدون این که اسمی از «اذن الهی» آورند، و این قطعاً شرک یا غلو نیست.

از سوی دیگر، همان‌طور که از بیان موارد غلو معلوم شد، غلو خارج کردن ممدوح در مقام تعریف و تمجید از دایره و مرز عبودیت است، و گرنه ثناگویی در این محدوده هرگز غلو نیست. امام صادق (ع) بعد از برحذر داشتن کامل تمار از غلو فرمود: شاید بتوانیم بگوییم، آنچه از علم ما به شما می‌رسد، چیزی جز الف غیر معطوفه نیست: «و عسی أن تقول: ما خرج لكم من علمنا إلا الف غیر معطوفه»^{۱۱۴}

علامه مجلسی (ره) در بیان «الف غیر معطوفه» می‌گوید: «الف غیر معطوفه» یعنی نصف حرف؛ زیرا در خط کوفی حرف الف، این گونه (L) نوشته می‌شد که نصف آن مستقیم نوشته شده است.^{۱۱۵} بنابراین، از بیست و هشت حرف زبان عربی، حتی به اندازه یک حرف آن نیز فضائل حضرات ائمه (ع) بیان نشده است. زیرا آن انسان‌های کامل و خلفای الهی، آئینه تمام‌نمای جمال و جلال الهی و آیة‌های بزرگ او هستند و خدا را نشان‌هایی برتر از آنان نیست. علی (ع) فرمود: «ما لله آية أكبر مني»^{۱۱۶} در زیارت آن حضرت می‌گوییم: «السلام عليك يا آية الله العظمى»^{۱۱۷} همان‌گونه که اوصاف کمال الهی پایان‌ناپذیر است، اوصاف آئینه‌داران آن جمیل

مطلق نیز پایان ندارد. حضرت علی(ع) می‌فرماید: در فضل و برتری ما هر چه می‌خواهید بگویید، لیکن بدانید که نه تنها به حقیقت فضایی که خدا برای ما قرار داده است نمی‌رسید، بلکه به اندکی از آن نیز نزدیک نمی‌شوید؛ زیرا ما آیات و دلایل خدا، حجت، جانشین، امین، وجه، چشم و زبان او هستیم: «لا تسمونا أرباباً قولوا في فضلنا ما شئتم فانكم لن تبلغوا من فضلنا كنه ما جعله الله لنا ولا معشار العشر، لأننا آيات الله و دلائله و حجج الله و خلفائه و أمناؤه و وجه الله و عين الله و لسان الله...»^{۱۰۸}

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

«ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب.»

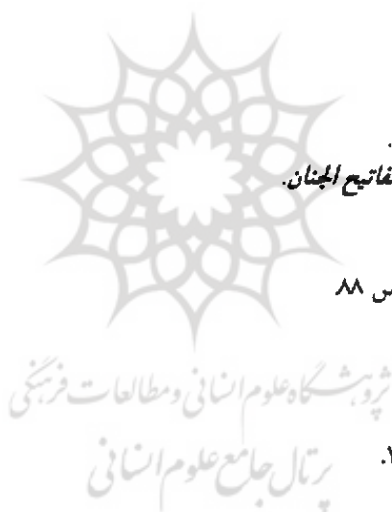
آنچه بیان شد بخشی از کمالات انوار پاک و مقدس ائمه طاهرين(ع) است و گرنه فضایل آنها بیش از اینها است. در اینجا افسار قلم را کشیده گفتار را به پایان می‌بریم و از ائمه هداة(ع) می‌خواهیم ما را از خطاً و لغزش‌های افکاری، گفتاری و رفتاری نگاه دارند و استعداد ذاتی و ظرف وجودی این حقیر را برای پذیرش هر چه بیشتر معارف خویش بگشایند.

«يا أيها العزيز! مسنا و أهلنا الضرّ و جئنا ببضائة مزجاة و أوف لنا الكيل و تصدّق علينا أن الله يجزي المتصدقين.»

پس نوشت ها

۱. مقائیس اللغه، ماده و ل ی.
۲. اساس البلاغه، ص ۶۸۹.
۳. التحقیق، ج ۱۳، ص ۲۰۲.
۴. المیزان، ج ۶، ص ۱۱.
۵. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۳۰۴.
۶. المنجد، ماده کون.
۷. اقرب الموارد، ج ۱، ص ۵۸۴.
۸. شوری/۹.
۹. بقره/۲۵۷.
۱۰. فصلت/۳۰.
۱۱. اعراف/۱۹۶.
۱۲. شمیم ولایت، ص ۱۰۱.
۱۳. مفردات راغب، ماده ص م د.
۱۴. بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۲۰.
۱۵. شوری/۹.
۱۶. شوری/۱۲.
۱۷. شمیم ولایت، ص ۵۶.
۱۸. ابراهیم/۴۳.
۱۹. شمیم ولایت، ص ۶۸.
۲۰. سبأ/۱۰.
۲۱. الانوار الساطعه، ج ۱، ص ۱۰.
۲۲. شوری/۹.
۲۳. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۵۵.
۲۴. انوار الساطعه، ج ۱، ص ۲۸۵.
۲۵. زخرف/۸۴.
۲۶. شمیم ولایت، ص ۱۰۵.
۲۷. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۲۷.
۲۸. حمد/۲.
۲۹. الاشارات و التنبیحات، ج ۳، ص ۲۴۷.
۳۰. مانده/۳۵.
۳۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۳، کتاب الحججه، باب معرفه الامام.
۳۲. فصلت/۵۴.
۳۳. توح البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۳۴. دیوان حافظ، چاپ قدسی، ص ۲۹۷.
۳۵. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۵۳.
۳۶. اسراء/ ۱۷.
۳۷. هستی از نظر فلسفه و عرفان، ص ۲۰۹.
۳۸. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۷۲.
۳۹. حجرات/ ۱۳.
۴۰. تکویر/ ۱۹.
۴۱. واقعه/ ۷۷.
۴۲. دخان/ ۲۶.
۴۳. لقمان/ ۱۰.
۴۴. سبأ/ ۴.
۴۵. یس/ ۱۱.
۴۶. نمل/ ۲۹.
۴۷. یوسف/ ۳۱.
۴۸. اسراء/ ۲۳.
۴۹. انفطار/ ۶.
۵۰. علق/ ۳.
۵۱. حج/ ۱۸.
۵۲. فجر/ ۱۵ - ۱۶.
۵۳. شمیم ولایت، ص ۴۸۶.
۵۴. زیارت جامعه کبیره، مفاتیح الجنان.
۵۵. همان.
۵۶. انبیاء/ ۲۶ - ۲۷.
۵۷. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۸۸.
۵۸. یس/ ۸۳.
۵۹. اعراف/ ۵۴.
۶۰. بقره، ۱۱۶.
۶۱. اسراء/ ۸۵.
۶۲. رک: مومنون/ ۱۲ - ۱۴.
۶۳. روم/ ۳۰.
۶۴. نساء/ ۱۶۵.
۶۵. سجدہ/ ۳۴.
۶۶. یس/ ۸۳.
۶۷. قمر/ ۵۰.
۶۸. المیزان، ج ۱، ص ۷۲.
۶۹. سجدہ/ ۲۴.
۷۰. اسراء/ ۷۱.
۷۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۸۱، روایت ۴۷.
۷۲. تعلیقات علی فوائد الرضویه، ص ۶۰.



۷۳. جلوه های لاهوتی، ج ۳، ص ۱۲۰.
۷۴. المظاهر الهیه فی الولاية التکوینیة، ج ۱، ص ۱۱۰.
۷۵. انعام/۱۰۲.
۷۶. نهج البلاغه، نامه ۲۸.
۷۷. الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۷۸.
۷۸. توبه/۵۹.
۷۹. کثر القوائد، ج ۲، ص ۳۶.
۸۰. اقبال الاعمال، ص ۱۲۴.
۸۱. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۷.
۸۲. محمد/۳۸.
۸۳. سبأ/۲۱.
۸۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱۰، باب ان الارض لا تخلوا من حجه.
۸۵. اکمال الدین و اتمام النعمه، ج ۱، ص ۲۰۴، ح ۱۵.
۸۶. حمد/۲.
۸۷. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۵، کتاب توحید، باب نوادر.
۸۸. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۳۳.
۸۹. نساء/۱۰.
۹۰. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۴، باب عرض الاعمال علی النبی و الائمه(ع).
۹۱. همان، ج ۸، ص ۱۵۹، ح ۱۵۴.
۹۲. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۷۲، ح ۵۳.
۹۳. مائده/۱۱۰.
۹۴. نمل/۲۸.
۹۵. مریم/۱۹.
۹۶. فاطر/۴۱.
۹۷. شوری/۲۸.
۹۸. فتح/۱۱.
۹۹. نازعات/۵.
۱۰۰. توبه/۷۴.
۱۰۱. امامت و مهدویت، ص ۲۶.
۱۰۲. نمل/۴۰.
۱۰۳. آل عمران/۴۹.
۱۰۴. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۳.
۱۰۵. همان.
۱۰۶. همان، ج ۳۶، ص ۳.
۱۰۷. همان، ج ۹۷، ص ۳۶۳، زیارت حضرت علی(ع) در هفده ربیع الاول.
۱۰۸. همان، ج ۲۶، ص ۶.